



هاروکی موراکامی

خیال پرداز واقع گریز

گلچینی از مصاحبه‌ها و گفت و گوها، سخنرانی‌ها و مقالات هاروکی موراکامی

گردآوری و ترجمهٔ مژگان رنجبر

به نام او



کتابخانه ملی ایران

سرشناسه	: رنجبر، مزگان، ۱۳۵۵ - گردلورنده، مترجم
عنوان و نام پدیدآور	: هاروکی موراکامی، خیال پرداز واقع گریز : گلچینی از مصاحبه ها و گفت وگوها، سخنرانی ها و مقالات هاروکی موراکامی / گردآوری و ترجمه مزگان رنجبر.
مشخصات نشر	: تهران: کتاب کوچه پستی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۲ ص.
شابک	: 978-600-461-333-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
عنوان دیگر	: گلچینی از مصاحبه ها و گفت وگوها، سخنرانی ها و مقالات هاروکی موراکامی.
موضوع	: موراکامی، هاروکی، ۱۹۴۹ - م. -- مصاحبه ها
موضوع	: Murakami, Haruki -- Interviews
موضوع	: داستان نویسان ژاپنی -- قرن ۲۰ م
موضوع	: Novelists, Japanese -- 20th century
ردمبندی کنگره	: PL۸۶۲
ردمبندی دیویی	: ۸۹۵/۶۳۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۰۰۲۶۰

هاروکی موراكامی، خیال پرداز واقع گریر

گلچینی از مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها و مقالات
هاروکی موراكامی

گردآوری و ترجمهٔ مژگان رنجبر



کتاب کوته‌نشی



کتاب کوله‌پشتی

هاروکی مورا کامی، خیال‌پرداز واقع‌گریز

گلچینی از مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها
و مقالات هاروکی مورا کامی

گردآوری و ترجمه مرگان رنجبر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۱-۳۳۳-۰

ویراستار: مهرسا درخشان

طراح جلد: احمد شهبازی

نوبت چاپ: اول - سال ۱۳۹۹

صفحه‌آرا: آتلیه کوله‌پشتی

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۷۶۱۳ - ۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: Koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

ترجمه‌ای برای سعید و سپنتا

فهرست

- یادداشت مترجم..... ۹
- دربارهٔ هاروکی موراکامی..... ۱۱

مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها

- گفت‌وگوی هاروکی موراکامی و جان وِسلِی هاردینگ / بابِ مگزین، ۱۹۹۴..... ۱۴
- مصاحبهٔ لورا میلر و دن جورج با هاروکی موراکامی / وبسایت سالن ۱۹۹۷..... ۳۲
- هنر داستان، هاروکی موراکامی / پاریس ریویو ۲۰۰۴..... ۴۵
- مسئولیت در رؤیاها آغاز می‌شود؛ جورجیا ریویو / ۲۰۰۵..... ۷۹
- وقتی می‌دوم در مکان آرامی هستم / اشپیگل، فوریهٔ ۲۰۰۸..... ۱۰۴
- به‌دنبال رشد؛ مصاحبهٔ هیدنو فوروکاوا با هاروکی موراکامی / دسامبر ۲۰۰۸..... ۱۱۵
- هاروکی موراکامی: در جست‌وجوی رنالیسم نو / یومیوری شیمبون ۲۰۰۹..... ۱۸۲
- رابطهٔ نوشتن با موسیقی؛ گفت‌وگوی هاروکی موراکامی و سِیجی اُزاوا / بخشی از کتاب تماماً در باب موسیقی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱..... ۱۸۹
- در باب نوشتن داستان کوتاه، گفت‌وگوی هاروکی موراکامی و موتویوکی شیباتا / مانکی بیزینس ۲۰۱۷..... ۱۹۳
- دنیا‌های زیرزمینی هاروکی موراکامی / نیویورکر ۲۰۱۹..... ۲۰۱
- نگاهی به بیش از چهل سال کوشش‌های نویسندهٔ برجستهٔ ژاپنی، هاروکی موراکامی، در عرصهٔ ادبیات / کیدو نیوز ۲۰۱۹..... ۲۲۵

سخنرانی

- داستان‌نویس در زمانه جنگ / ۲۰۰۹ ۲۴۶
- صحبت در مقام یک خیال‌پرداز واقع‌گریز / ۲۰۱۱ ۲۵۱
- متن سخنرانی هاروکی موراکامی به مناسبت دریافت جایزه بنیاد ادبی ژاپن / ۲۰۱۲ ۲۶۵

مقاله‌ها

- چرخه بزرگ داستان‌گویی / مانکی بی‌زینس ۲۰۱۲ ۲۶۸
- پس درباره چه چیزی باید بنویسم؟ / مانکی بی‌زینس ۲۰۱۵ ۲۷۸
- عکس‌ها ۲۹۷
- گاه‌شمار آثار هاروکی موراکامی ۳۰۹

یادداشت مترجم

در سال ۱۳۹۶ فرصتی دست داد تا گفت‌وگویی از هاروکی موراکامی را با روان‌درمانگری ژاپنی به نام هایانو کاوای، به فارسی برگردانم^۱. این تجربه برایم چنان ارزنده و آموزنده بود که بر آن شدم سایر مصاحبه‌های این نویسنده را نیز گردآوری، مطالعه، گلچین و ترجمه کنم و تعدادی سخنرانی و مقاله را نیز به آن بیفزایم؛ کاری که در ابتدا ساده به نظر می‌رسید اما دشواری‌هایی در پی داشت. برای نمونه، در دسترس نبودن برخی منابع در اینترنت، و مواجهه با مشکلاتی که بر سر تهیه‌شان در کشور تحریم‌شده مان وجود داشت. از این‌رو، چنین پروژه‌ای تبدیل شد به کاری زمان‌بر و کم‌ویش پردردسر. اما از آنجاکه جوینده اغلب یابنده است، درنهایت توانستم هر آنچه را از این نویسنده گزیده‌گو و گریزان از مطبوعات در دسترس بود گردآوری کنم، و با کنار گذاشتن برخی از آنها که پیش‌تر ترجمه شده بود یا در سایر مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها تکرار، به مجموعه‌ای که اکنون در دست دارید برسم.

هاروکی موراکامی از آن دست نویسندگان است که فضای خاص بیشتر آثارش گاهی باعث ایجاد ابهام و طرح سؤالاتی بی‌شمار از جانب خوانندگان می‌شود؛ سؤالاتی که در گفت‌وگوهای این کتاب نیز مطرح می‌شوند و خواننده پی می‌برد که خود نویسنده نیز در پی یافتن پاسخی برایشان بوده است. طی سال‌ها، این موضوع دست‌آویزی بوده برای افراد بسیاری تا با نوشتن آثاری به شرح و واکاوی داستان‌های او بپردازند، اما همان‌طور که خواهیم خواند، هاروکی موراکامی چنین چیزی را

۱. کتابی با عنوان هاروکی موراکامی به دیدار هایانو کاوای می‌رود که با ترجمه همین قلم و به همت نشر چشمه منتشر شده است. - م.

نمی‌پذیرد و هرگونه توضیح و شرح و تفسیر را در قالب چنین آثاری مردود می‌داند. بنابراین، به گمان من، بهترین راه برای درک بهتر فضای داستان‌های او این است که پای صحبت خودش بنشینیم و نکات مورد نیاز را از زبان خود او بشنویم. هدف از گردآوری مطالب این کتاب صرفاً چنین دلیلی بوده است، و شکی نیست که خوانندگان محترم پس از خواندن مجموعه در پیش‌رو، پاسخ برخی از پرسش‌هایشان را خواهند گرفت؛ ضمن اینکه در پاره‌ای از قسمت‌ها، به‌ویژه در سخنرانی‌ها، با بخشی از فلسفه و جهان‌بینی این نویسنده بزرگ نیز بیشتر آشنا خواهند شد.

به گمانم خواندن این اثر برای علاقه‌مندان آثار این نویسنده بزرگ، اهالی قلم، و افرادی که رویای نویسنده شدن را در سر می‌پروراند خالی از لطف نیست.

تیرماه ۱۳۹۸

دربارهٔ هاروکی موراکامی

هاروکی موراکامی متولد ۱۹۴۹ در کیوتوی ژاپن است. او حول و حوش سی سالگی نوشتن را آغاز کرده و با گذر زمان تبدیل به یکی از نویسندگان پیشروی نسل خود شده است. از این نویسنده اغلب به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان بزرگ دنیا که در قید حیات است یاد می‌شود. موراکامی افتخارات ادبی بسیاری را در ژاپن و سراسر دنیا به دست آورده است، از جمله: جوایز ادبی گونزو، نوما، تانیزاکی، یومیوری، و کووابارا تا که نو در ژاپن، و جوایز ادبی جهانی مانند فرانکس کافکا، اورشلیم، فرانک اُکانر، و هانس کریستین آندرسون.

او در سال ۲۰۱۸ موافقت کرد تا آرشیو دست‌نویس‌ها، مستندات، و مجموعهٔ صفحات موسیقی‌اش در اختیار دانشگاه واسه‌دا قرار گیرد.

هاروکی موراکامی در حال حاضر با همسرش در توکیو زندگی می‌کند.

مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها

گفت و گوی هاروکی موراکامی و جان و سلی هاردینگ^۱ / بامب مگزین،

۱۹۹۴

جان و سلی هاردینگ: سالروز ازدوایم در فیلا دلفیا، در برف و بوران گیر افتادم. کل چیزی که همراه بود کتاب شما سرزمین عجایب بی رحم و ته دنیا بود که زیبایی اش متحیرم کرد: آن طور که نقشه ابتدای کتاب شبیه مغز انسان است و آن طور که دو بخش جداگانه کتاب با هم جفت و جورند. این موضوع از کجا سرچشمه می گرفت؟

هاروکی موراکامی: متوجه نشده بودم که آن نقشه شبیه مغز است. حق با شماست، شبیه مغز است. خیلی جالب است. وقتی آن کتاب را می نوشتم، مدام همه چیز را فراموش می کردم، بنابراین نقشه ای کشیدم و آن را به دیوار زدم تا به خودم یادآوری اش کنم.

ج و ه: جنگل نروژی در دو جلد منتشر شد. از یک جهت، عجایب بی رحم نیز دو کتاب است. چنین ایده ای از کجا سرچشمه می گرفت؟

ه م: وقتی اولین کتابم به آواز باد گوش بسپار را منتشر کردم، بخش بسیار کوچکی در آن داستان نوشتم راجع به یک دنیا، یک شهر، که دیوار بلندی احاطه اش کرده بود. کتابخانه ای نیز در آن شهر بود. می دانستم که چندان خوب نوشته نشده، بنابراین کنار گذاشتمش. اما حس می کردم چیز بسیار مهمی در آن داستان وجود

۱. خواننده، آهنگساز، و نویسنده انگلیسی. - م.

دارد. پنج یا شش سال بعد، آن را در سرزمین عجایب بی‌رحم بسط دادم. اما همان زمان هم حس می‌کردم چنین کاری کافی نیست. حس می‌کردم که باید یک جور انفجار، یک موشک پرتابی در آن وجود می‌داشت... چیزی که بتواند هوش از سر خواننده ببرد.

ج و ه: در مصاحبه‌ای خواندم که شما پیش از نوشتن به طرح داستان فکر نمی‌کنید. اما در عجایب بی‌رحم، باورش خیلی سخت است چون، با اینکه خیلی پیچیده است، خیلی یکدست با هم هماهنگ می‌شود. هیچ نکته مبهمی در آن نمانده است.

ه م: پیش از رسیدن به این نتیجه که به چیز بیشتری نیاز دارم، سه یا چهار فصل از آخر دنیا را نوشتم، چیزی کاملاً متفاوت. بنابراین، آن را در کنار داستانی کاملاً متفاوت قرار دادم. می‌دانستم که باید یک جور نتیجه‌گیری در آن باشد و اینکه دو داستان به هم برسند، اما نمی‌توانم بگویم که دلیلش را می‌دانستم. اما می‌دانستم که باید خوب باهم جور شوند. شما موسیقی تصنیف می‌کنید و ترانه می‌نویسید. می‌دانید که مهم‌ترین ابزار برای آفریدن، ناخودآگاهتان است. هر چیز مهمی از ناخودآگاهتان می‌آید. اگر همه چیز طبق برنامه باشد لابد دارید سربه‌سر ناخودآگاهتان می‌گذارید. بنابراین من هیچ طرح و برنامه‌ای نمی‌ریزم. نمی‌توانم دلیلش را توضیح بدهم، اما می‌دانم که این شیوه درست نزدیک شدن به داستان است.

ج و ه: در رمان‌های شما اتفاقات جادویی زیادی رخ می‌دهد، اما مثل «رنالیس جادویی» آمریکای جنوبی نیست. نوع دیگری از جادوست: شخصیت‌هایی که از میان دیوارها عبور می‌کنند و شخصیت‌هایی که هستند و در عین حال وجود ندارند.

ه م: بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های آمریکایی خیلی «واقع‌گرایانه» هستند و به‌خوبی سازمان‌یافته. وقتی سی‌ساله بودم شروع کردم به نوشتن رمان و داستان. پیش از آن چیزی نمی‌نوشتم. صرفاً یکی از همان آدم‌های معمولی بودم. کلوب جازی را می‌گرداندم، و به‌هیچ‌وجه چیزی خلق نمی‌کردم. اما ناگهان شروع کردم به نوشتن داستان‌های خودم و گمان می‌کنم که این نوعی جادو بود. وقتی دارم داستان خلق می‌کنم از پس هر کاری برمی‌آیم. می‌توانم معجزه کنم. این مسئله‌ای فوق‌العاده برای من است. می‌توانم بگویم که من با جادو سروکار دارم.

ج و ه: این رمان‌ها با مکانی سروکار دارند که در آن ماوراءالطبیعه و واقعیت منطقی در کنار هم به خوشی زندگی می‌کنند، واضح‌ترین نمونه‌اش هم سرزمین عجایب بی‌رحم است. پایان دنیا یک توکیوی مدرن قرن بیست و یکمی است. خود توکیو خیلی جادویی‌تر و علمی-تخیلی‌تر می‌شود. و این رابطه‌ای است بی‌تکلف. در آثار بیشتر افراد، این واقعیتِ ماوراءطبیعه و منطقی، شهودی است. اما در کتاب‌های شما هیچ تردید و کشمکش وجود ندارد. دختری که در تعقیب گوسفند وحشی حضور دارد بر حسب اتفاق گوش‌هایی دارد که از موهبت نیروی غیب‌گویی برخوردارند، باوجوداینکه از بسیاری جهات برای قهرمان داستان صرفاً دوست‌دختری عادی است. هیچ‌کس نگران این حقایق ماوراءطبیعه زندگی نیست. آیا آن‌ها به ندای ناخودآگاه خودشان گوش می‌دهند؟

ه م: من بسیاری از مردم را می‌بینم که چهره عوض می‌کنند. افرادی را می‌شناسم که می‌گویند «من هنرمندم، خیلی خلاقم، با مردم عادی فرق دارم.» اما من حرف این آدم‌ها را باور نمی‌کنم. من دوست دارم عجیب و غریب و خارق‌العاده بودن را در مردم عادی یا در منظره‌ای عادی، یا در زندگی روزمره عادی ببینم.

ج و ه: برخی مردم هنر را انتخاب می‌کنند چون می‌خواهند افرادی استثنایی باشند.

اما من فکر می‌کنم بهترین افرادی که با هنر سروکار دارند درمی‌یابند که صرفاً افرادی معمولی هستند. بعد هم موضوع این غریزه هنرمآبانه در بین است که خیلی ناراحت‌کننده است؛ چیزی که می‌گوید «من شعر را در زندگی یک گورکن می‌بینم.» ستارگان راک همیشه راجع به این می‌خوانند که چطور آرزو می‌کنند ماهیگیر باشند. ستارگان راک می‌توانند ماهیگیر بشوند، اما ماهیگیرها نمی‌توانند ستارگان راک باشند چون چنین امتیازی را در اختیار ندارند.

ه م: من به خودم به‌عنوان یک آدم بسیار طبیعی فکر می‌کنم. درعین حال، آدمی هستم بسیار غیرطبیعی. اما از تفاوتش سر در نمی‌آورم. گاهی، وقتی در آینه به خودم نگاه می‌کنم، می‌توانم آدمی بسیار غیرطبیعی را توی آینه پیدا کنم، اما لحظه‌ای بعد می‌توانم آدمی بسیار طبیعی ببینم. ترسناک است. خیلی ترسناک.

ج و ه: آیا فکر می‌کنید چیزی در شخصیت خودتان وجود دارد که وسواس‌گونه است؟ شخصیت‌های داستانی شما روی جزئیات کوچک وسواس دارند. حالتی کم‌ویش خرافه‌گونه. گیره‌های کاغذ و نخ دندان برایشان تبدیل به اشیایی مقدس می‌شود.

ه م: تنها همین جزئیات کوچک هستند که آن‌ها را به واقعیت پیوند می‌دهند. آن‌ها به این چیزها نیاز دارند. بدون آن‌ها، پرواز می‌کردند و می‌رفتند.

ج و ه: حس هشیاری شخصیت‌های شما در سطح خاصی پروازکنان در حال رفتن است. منظورم این است که این شخصیت‌ها کم‌ویش فردی یکسان هستند. به عبارتی، مرد جنگل نوژی می‌تواند مرد تعقیب گوسفند وحشی و برق‌ص برق‌ص باشد.

ه م: شاید این‌طور باشد.

ج و ه: و طی چند سال، شاید او می‌توانست مرد سرزمین عجایب بی‌رحم باشد.

ه م: درست است.

ج و ه: آیا این صدایی است که شما برای نوشتن راحت می‌بیدش یا تصمیمی است آگاهانه؟

ه م: راحت است، خیلی راحت. برایم نوعی درمان است. آدم هنگام نوشتن می‌تواند هر کسی باشد. به همین دلیل است که می‌نویسم: برای هر کس بودن. می‌توان پاهای خود را در کفش افراد گوناگونی گذاشت و هر چیزی را امتحان کرد.

ج و ه: اما این برای شما بیش از درمان است، این‌طور نیست؟ درمان کاری است منطقی: شما می‌آید، پول می‌دهید، و کمک می‌گیرید. آیا در آنچه شما تشریح می‌کنید یک بُعد «اسرارآمیزتر» وجود ندارد؟

ه م: خب، شما بدنتان را در اختیار دارید و ذهنتان را، و این دو با هم کار می‌کنند. اما گاهی ذهنتان این‌طور حس می‌کند: «خیلی عجیب است. چرا من در این بدن گیر افتاده‌ام؟» آدم در بدنش گیر افتاده، در تمایلات و گرایش‌هایش.

ج و ه: در عاداتش.

ه م: بله. گاهی می‌خواهم از آن خارج شوم. وقتی داستانی می‌نویسی، می‌توانی از آن خارج شوی. وقتی داستان می‌نویسم، آن‌ها درست به‌عنوان حقیقت رخ می‌دهند. دیگر داستان نیست، حقیقت است.

ج و ه: در آهنگ‌های من هم آنچه هست حقیقت است، گرچه همگی‌شان دروغ‌اند. به‌جز با اقدام برای برقراری ارتباط، چگونه می‌توان به حقیقت نزدیک‌تر

بود؟ آیا فکر می‌کنید که داستان‌هایتان اقدامی برای برقراری ارتباط با افراد دیگر هستند یا اینکه بیشتر برای خودتان می‌نویسید؟

ه م: وقتی می‌نویسم بر این باورم که کس دیگری می‌تواند احساسات مرا درک کند، کس دیگری می‌تواند همان چیزهایی را که من تجربه می‌کنم تجربه کند. من اسمش را یکدلی می‌گذارم. وقتی کلوب جازم را اداره می‌کردم، مشتری‌هایی به کلوب می‌آمدند. شاید هشت نفر از ده نفرشان کلوب مرا دوست نداشتند. اما اگر دو نفر دوستش داشتند، باز هم می‌آمدند. و کار کلوب من خوب پیش می‌رفت. اما برخی مردم می‌خواهند از هر ده نفر، ده نفر کلوبشان را دوست باشند. من فکر می‌کنم دو نفر از ده نفر کافی است. می‌توانم حس کنم که آنچه را من احساس می‌کنم کسی می‌فهمد. زندگی گاهی غریب می‌شود، مثل پرت کردن یک سنگ به درون تاریکی ژرف. شاید به چیزی برخورد کند، اما آدم نمی‌تواند ببیندش. تنها کاری که می‌شود کرد حدس و گمان است، و باور داشتن. باید به آن عادت کرد - به منزوی بودن.

ج و ه: آیا فکر می‌کنید این موضوع در انزوا و بیگانگی شخصیت‌های داستانی‌تان منعکس می‌شود؟

ه م: بله، اما فکر می‌کنم آن‌ها در جست‌وجوی یک ارتباطند. در تعقیب گوسفند وحشی، قهرمان داستان تنها و منزوی است. همسرش رفته، او را رها کرده. او دنبال چیزی نیست، فقط تنهاست. اما او در برقص برقص برقص دنبال ارتباط می‌گردد ارتباط با همه. شخصیت‌ها خیلی مثبت‌تر می‌شوند.

ج و ه: فکر می‌کنید علتش چیست؟

ه م: فکر می‌کنم این حسی است که در آن هنگام داشتم. من کتاب می‌نویسم تا خودم را تغییر بدهم. کتاب نوشتن برای من صرفاً یک تجربه است. بنابراین وقتی

کتابی را تمام می‌کنم تغییر کرده‌ام. من برای گذران زندگی کتاب نمی‌نویسم. کتاب می‌نویسم چون می‌خواهم چیزی نو باشم.

ج و ه: ما داریم دربارهٔ برقراری ارتباط با مخاطب حرف می‌زنیم. جنگل نوروزی با میلیون‌ها نفر از مردم ارتباط برقرار کرد. فکر می‌کنید چرا چنین اتفاقی افتاد؟

ه م: نمی‌دانم. آن کتاب به سبکی بسیار مرسوم و واقع‌گرایانه نوشته شده و هیچ اتفاق عجیبی در آن رخ نمی‌دهد. داستان بسیار ساده و سراسری است. صادقانه بگویم، اهمیتی نمی‌دهم که شمار خوانندگان میلیون‌ها نفر باشد یا ده‌ها هزار. اهمیت نمی‌دهم. اما بعد از انتشار جنگل نوروزی، باید از ژاپن می‌رفتم چون مشوش بودم.

ج و ه: از چه چیزی؟

ه م: من جنگل نوروزی را در اروپا نوشتم که وقتی با همسرم در آنجا بودم منتشر شد. از واکنشی که موجب شده بود به هیچ‌وجه خبر نداشتم. وقتی به ژاپن برگشتم فهمیدم آدم مشهوری شده‌ام. و من نمی‌خواستم آدم مشهوری باشم. نمی‌خواهم معروف باشم. هیچ‌کس این موضوع را باور نمی‌کرد، اما من صادق بودم. فقط می‌خواستم کتاب‌هایم را بنویسم. اما ناگهان مشهور شدم و همه نامم را می‌شناختند. پنج شش ماه نتوانستم چیزی بنویسم، تا این حد مشوش بودم. من مشهور شدم و پول دار، اما خوشحال نبودم.

پیش از جنگل نوروزی، کتاب‌هایم فروش نسبتاً خوبی داشت. زندگی آرام و شادی را می‌گذراندم. اما بعد از جنگل نوروزی دیگر شاد نبودم.

ج و ه: اینجا شاد هستید؟

ه م: اوه بله. خیلی زیاد. اینجا خودم هستم.

ج و ه: از زمانی که این تشویش در زندگی‌تان اتفاق افتاد ما زمانی از شما ندیده‌ایم. آیا فکر می‌کنید این موضوع تغییری [در کارتان] به وجود بیاورد؟

ه م: نه، این طور فکر نمی‌کنم. من دارم همه‌چیز را فراموش می‌کنم.

ج و ه: ترجیح می‌دهید در یک جزیره مشغول نوشتن باشید تا در جایی که بتوانند از شما بخواهند به تلویزیون بروید؟

ه م: من از تلویزیون خوشم نمی‌آید، رادیو را دوست ندارم. دوست ندارم در مقابل مخاطبین باشم.

ج و ه: شخصیت‌های شما رادیو و تلویزیون دوست ندارند، آن‌ها به آلبوم‌های موسیقی گوش می‌دهند. این موضوعی است نادر. امروزه شخصیت‌ها تلویزیون تماشا می‌کنند و رادیو گوش می‌دهند. اما شخصیت‌های شما توی ماشین نوار می‌گذارند و آهنگ‌ها توی ذهن‌شان است. یکی از چیزهایی که من در کتاب‌های شما دوست دارم، رابطه شخصیت‌ها با موسیقی است.

ه م: موسیقی دوست قدیمی من است. هرگز نمی‌توانم به آن خیانت کنم. هنگامی که می‌نویسم موسیقی گوش می‌کنم.

ج و ه: من هنگام نوشتن نمی‌توانم به موسیقی باکلام گوش بدهم. آیا در یک ضرب‌آهنگ موسیقایی می‌نویسید؟

ه م: نه، گمان نمی‌کنم. دوست دارم در احاطه موسیقی باشم. حس می‌کنم

موجودی ناپیدا در موسیقی وجود دارد. معمولاً به موسیقی کلاسیک گوش می‌کنم، باروک، پیش‌درآمدهای باخ، جاز... تاکینگ هِدز^۱. (می‌خندد)

ج و ه: برقص برقص برقص آخرین رمان شماست.

م ه: بله. حالا دارم روی یک کتاب خیلی بزرگ کار می‌کنم.

ج و ه: همان کتابی که راجع به چین است؟

ه م: درواقع راجع به چین نیست. بخش گزیده‌ای در این کتاب هست راجع به چین در دهه ۱۹۳۰. من به جنگ میان اتحاد جماهیر شوروی و منچوری علاقه‌مند بودم. جنگ خونینی بود. من به تاریخ علاقه شدیدی دارم.

ج و ه: در تعقیب گوسفند وحشی، در داستانِ رئیس - این موجود شیطانی، پدرخوانده جناح راست که مرگ حتمی‌اش مستلزم شکار گوسفند اسرارآمیز است - مطالب زیادی وجود دارد که درباره تاریخ است.

ه م: من آن بخش را بسط دادم چون پدرم طی جنگ جهانی دوم به چین رفت. او داستان‌های زیادی درباره جنگ در چین برایم تعریف می‌کرد، بنابراین به این موضوع علاقه‌مندم. اصلاً شاید یک جور وسواس فکری باشد. گاهی داستان‌هایی که او برایم تعریف می‌کرد برای یک بچه بیش‌ازاندازه خون‌بار بود. فکر نمی‌کنم قصد پدرم ترساندن من بوده باشد. ۱۹۵۵ یا ۵۶ بود، درست پس از جنگ، و آن داستان‌ها هنوز هم حال‌وهوایی تازه و جان‌دار داشتند. کشتن و کشته شدن. در هر حال، من اصلاً نمی‌توانم غذای چینی بخورم. دقیقاً علتش را نمی‌دانم، اما نمی‌توانم.

۱. Talking Heads؛ یک گروه راک آمریکایی. - م.

ج و ه: به نظرتان با خواندن ترجمه آثار شما چه چیزی را از دست می‌دهیم؟

ه م: من معمولاً کتاب‌های خودم را نمی‌خوانم، ترجمه‌شان را می‌خوانم. چون وقتی ترجمه‌ها را می‌خوانم از کتاب‌های خودم لذت زیادی می‌برم. اما کتاب‌هایم را به ژاپنی نمی‌خوانم. برایم خیلی خجالت‌آور است.

ج و ه: مثل من، وقتی به صدای خودم گوش می‌کنم.

ه م: من متوجه تفاوت متن اصلی و ترجمه نمی‌شوم. همه چیز را فراموش می‌کنم! به عنوان مثال، برقص برقص برقص را شش سال پیش نوشتم. در این شش سال یک بار هم آن را نخوانده‌ام. اما ترجمه انگلیسی‌اش را خواندم و خیلی لذت بردم. می‌دانستم تفاوت‌هایی در متن اصلی و ترجمه وجود دارد اما متوجه‌شان نمی‌شدم.

ج و ه: در یک مصاحبه خواندم که بزرگ‌ترین چیزی که یک خواننده انگلیسی در ترجمه از دست می‌دهد این است که چقدر این آمریکایی بودن کتاب‌های شما شوکه‌کننده است.

ه م: آمریکایی‌ها متفاوت‌اند. آمریکایی‌ها عجیب‌اند چون باور نمی‌کنند که ما در ژاپن دانکین دوناتز یا مک‌دانلد یا لیوایز یا باب دیلن یا بروس اسپرینگستین^۱ داریم.

ج و ه: شما همه‌شان را دارید.

ه م: همه‌شان را داریم. ما با این چیزها بزرگ شدیم. آن‌ها فکر می‌کنند که دانکین دوناتز و کوکاکولا و بودویزر و باب دیلن مال خودشان است.

۱. آهنگساز و خواننده آمریکایی. - م.

ج و ه: برداشت من این است که ژاپنی‌ها ناراحت شدند چون کاری که شما انجام می‌دادید «ژاپنی» نبود.

ه م: بله. سنت بسیار قدرتمندی در ادبیات ژاپن وجود دارد. آن‌ها ادعا می‌کنند زبان و ادبیات ژاپنی زیبایی خاص دارد که فقط ژاپنی‌ها آن را می‌فهمند؛ می‌توان ژاپنی بودن نامیدش. می‌گویند که [این زیبایی] منتقل نمی‌شود. به گمانم ممکن است حق با آن‌ها باشد، چون فرهنگ و زبان ما با فرهنگ و زبان‌های غربی خیلی فرق دارد. هایکورا نمی‌توان ترجمه کرد، این حقیقت دارد، اما این ختم ماجرا نیست، همه چیز نیست. من ژاپنی هستم و به ژاپنی رمان می‌نویسم و، از این منظر، با شما فرق دارم. اما وقتی داریم این‌گونه رودررو صحبت می‌کنیم، فکر نمی‌کنم فرق زیادی با شما داشته باشم. ما وجوه مشترک زیادی داریم. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که باید راه‌های دیگری برای انتقال این ژاپنی بودن وجود داشته باشد. درست است، من بیگانه نیستم، اما معنی‌اش این نیست که یک داستان‌نویس ژاپنی نیستم. وقتی دارم شهر توکیو را توصیف می‌کنم، توکیوی واقعی نیست. صرفاً شهری خوش‌آب‌ورنگ است. من به خیابان‌هایی بسیار مصنوعی، خیلی عجیب و نامتعارف نیاز دارم. این چیزی است که من می‌خواهم و با این حال آن‌ها می‌گویند که این واقع‌گرایانه نیست. من حدود شش سال پیش درباره چیزهایی مثل «دانکین دوناتز» نوشتم؛ این موضوع برای خلق نوعی مکان بلید رانر^۱ مانند کمک زیادی به من کرد.

ج و ه: سرزمین عجایب بی‌رحم از یک لحاظ خیلی بلید رانری است، این‌طور نیست؟

ه م: یک شهر ناکجاآبادی است. و من آن نیاز داشتم. اما این روزها، دیگر به چنین

۱. Blade Runner؛ نام فیلمی نتونوآر، اکشن، و علمی-تخیلی به کارگردانی ریدلی اسکات، محصول ۱۹۸۲. - م.

چیزهایی احتیاج ندارم. چون من جهان خودم را خلق می‌کنم. ده سال پیش نیاز داشتم از جامعه ژاپنی فرار کنم، می‌خواستم از آن سنت فرار کنم.

ج و ه: اما، برای من، درون مایه‌های کتاب‌های شما ژاپنی به نظر می‌رسند.

ه م: در فیل ناپدید می‌شود داستانی وجود دارد - «حمله دوم به نانوائی» - درباره یک زوج جوان. آن‌ها به یک رستوران همبرگر مک‌دانلد حمله‌ور می‌شوند تا گرسنگی‌شان را برطرف کنند. یک تفنگ ساچمه‌ای هم حمل می‌کنند. اما برخی خوانندگان آمریکایی به من گفتند که چنین کاری در این کشور موضوع حیرت‌انگیزی نیست.

ج و ه: به هیچ وجه. (خنده) خیلی طبیعی است.

ه م: اما در ژاپن کار حیرت‌انگیزی است. کسی با خودش تفنگ ساچمه‌ای حمل نمی‌کند. و کسی هم به مک‌دانلد حمله نمی‌کند. این داستان در ژاپن داستان بسیار عجیبی است، اما در این کشور چنین نیست.

ج و ه: به نظر می‌رسد که آثار شما فرصتی به منتقدین می‌دهد تا از ژاپن به شدت انتقاد کنند. نقدهای بسیار نژادپرستانه‌ای خواندم که نقدنویسان خوشحال بودند سرانجام یک نویسنده ژاپنی را پیدا کرده‌اند که ژاپن را دوست ندارد. برایم سؤال پیش آمد که آیا اصلاً از این مسائل آگاه هستید یا نه.

ه م: من زیاد نوشته منتقدین را نمی‌خوانم. اما برخی افراد مرا دوست دارند چون من یک تبعیدی هستم و از ژاپن فرار کردم. اما بعد از اینکه به این کشور آمدم، درباره کشورم خیلی بیشتر فکر کرده‌ام. ژاپن کشور بسیار خاصی برایم است. علاقه مندم معنای «ژاپن چیست؟ ژاپنی چیست؟» را کشف کنم.

ج و ه: آیا دور بودن کمکتان کرده؟ دور بودن از انگلستان قطعاً باعث شده تا من انگلستان را واضح‌تر ببینم.

ه م: من فقط مکانی عالی برای نوشتن می‌خواستم. در رُم و یونان زندگی کردم اما چندان راحت نبودم. عاشق ایتالیا و یونانم اما یونان مال یونانی‌هاست و ایتالیا مال ایتالیایی‌ها. من فقط یک غریبه بودم. اما در این کشور تعداد کمی غریبه وجود دارد. خیلی احساس راحتی می‌کنم، به همین دلیل است که در ایالات متحده مانده‌ام. برایم خیلی راحت است، اما در حالی که اینجا اقامت دارم به ژاپن فکر می‌کنم. همه از من می‌پرسند که کی می‌خواهم کتاب‌هایم را به انگلیسی بنویسم. این غیرممکن است.

ج و ه: نمی‌دانم روز شما به عنوان یک نویسنده چگونه می‌گذرد - شاید شبیه روز من است، شاید هم فرق دارد - اما وقتی از درِ جلویی خانه بیرون می‌روید، بی‌تردید بمباران می‌شوید...

ه م: بمباران؟

ج و ه: بمباران با پیام‌ها - پیام‌های آمریکایی و نشانه‌های آمریکایی و ماشین‌های آمریکایی. شما از خانه بیرون می‌روید و ناچارید انگلیسی حرف بزنید. آیا چنین تجربه‌ای در کار شما تأثیر نمی‌گذارد؟

ه م: نه، من این‌طور فکر نمی‌کنم. اینجا یک شهر ناکجاست.

ج و ه: این حرف مرا یاد وان موریسون^۱ می‌اندازد. او همیشه از شهرها با عنوان ناکجا یاد می‌کند. دوست من از او پرسید «فردا کجا اجرا می‌کنید؟» او گفت «در

۱. خواننده و ترانه‌سرای اهل ایرلند شمالی. - م.

ناکجا اجرا می‌کنیم.» بعد دوستم پرسید «پس فردا کجا اجرا می‌کنید؟»، «در ناکجا اجرا می‌کنیم.» و بعد او پرسید «کی در یک جایی اجرا می‌کنید؟»، «تا سه هفته دیگر، ما در لندن اجرا می‌کنیم، آنجا یک جایی است.»

ه م: من عاشق آهنگ «مردی از ناکجا»^۱ ی بیتلز هستم. وقتی آخرین بخش جنگل نروژی را می‌نوشتم، در اصل به «مردی از ناکجا» گوش می‌کردم. بنابراین فکر می‌کنم که بخشی از «ناکجا» در آخر این کتاب وجود داشته باشد. برای من، اینجا یک مکانِ ناکجاست، شهر ناکجا، خیابان ناکجا.

ج و ه: اسم خوبی برای یک آهنگ است، «خیابان ناکجا». بیاید کمی درباره فیلم‌ها حرف بزنیم. دیوید لینچ را دوست دارید؟

ه م: آه بله، خیلی زیاد. من یکی از تحسین‌کنندگان بسیار پرشور او هستم.

ج و ه: داستان «کوتوله رقصان» خیلی شبیه سکانس رؤیای عقب‌گرد در توین پیکس^۱ است.

ه م: آه بله، وقتی آن را دیدم خیلی جا خوردم! کاملاً تصادفی بود.

ج و ه: آن داستان را کی نوشتید؟

ه م: قبل از فیلم!

ج و ه: کتاب‌های شما با مسائلی سروکار دارند که خیلی شبیه مسائل مخمل آبی^۲ است. یک مرد عادی در مکان‌های بسیار طبیعی چیزهای غیرعادی پیدا می‌کند.

۱. نام یک مجموعه تلویزیونی از دیوید لینچ و مارک فراست. - م.

۲. فیلمی از دیوید لینچ. - م.